

تمایز امر سیاسی از امر اجتماعی در فلسفه ارسطو

عبدالحسین کلانتری^۱ * محمدرضا هدایتی^۲ 

^۱ نویسنده مسئول: دانشیار، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: abkalantari@ut.ac.ir
^۲ دانشجوی دکتری، گروه فلسفه دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

چکیده

در این مقاله تلاش شده تا مفهوم «امر سیاسی» در معنایی متفاوت از امر اجتماعی مورد توجه قرار گیرد و ویژگی‌های جامعه سیاسی، به‌عنوان نوع خاصی از زندگی و روابط اجتماعی و بستر تحقق امر سیاسی بررسی شود. جامعه سیاسی در یونان باستان با ظهور دولت‌شهرهای یونانی شکل گرفت و با این رخداد، زندگی و روابط اجتماعی انسان یونانی صورت سیاسی پیدا کرد. این رخداد همواره مورد توجه فیلسوفان این دوره بوده و در فلسفه ارسطو که در آخرین سال‌های حیات پولیس‌های یونانی زندگی می‌کرد، به کمال خود رسید. در آثار ارسطو، شکل‌گیری دولت‌شهرهای یونانی و تمایز آن از اجتماعات پیش از آن، به‌نحو اساسی مورد توجه بوده و در تلاش او طرحی از جامعه سیاسی به بیان می‌آید. او انسان را ذاتاً حیوانی «سیاسی» می‌داند که در شهر زندگی می‌کند و بر این اساس، جامعه سیاسی را از دیگر اجتماعات انسانی که براساس ضروریات زندگی شکل گرفته‌اند، متمایز می‌کند. در این مقاله، شکل‌گیری دولت‌شهرهای یونانی و جامعه سیاسی در آن، با رجوع و تمرکز بر آرای ارسطو مورد توجه قرار گرفته است. براساس این تحقیق، شکل‌گیری دولت‌شهرهای یونانی، نه صرفاً با توسعه روابط پیش از آن، بلکه در گسستی از آن مناسبات رخ می‌دهد و تحولی بنیادین در زندگی انسان یونانی به‌وجود می‌آورد.

واژه‌های کلیدی: دولت‌شهر، جامعه سیاسی، حیوان سیاسی، امر سیاسی، ارسطو

* استناد: کلانتری، عبدالحسین؛ محمدرضا هدایتی. (۱۴۰۳، بهار) «تمایز امر سیاسی از امر اجتماعی در فلسفه ارسطو» فصلنامه سیاست، ۵۴: ۱-۱۰۲-۸۷. <DOI:10.22059/JFQ.2020.305381.1007610>

تاریخ دریافت: ۱۶ تیر ۱۳۹۹، تاریخ بازنگری: ۲ آذر ۱۴۰۲، تاریخ تصویب: ۳۱ تیر ۱۴۰۳، تاریخ انتشار: ۲۸ مرداد ۱۴۰۳.

۱. مقدمه

با اینکه در بسیاری از متون سیاسی و تاریخی، تمایز روشنی میان امر سیاسی و اجتماعی گذاشته نمی‌شود و هریک برای انواع پدیده‌ها و مناسبات زندگی جمعی انسان به‌کار می‌رود، در قرن حاضر متفکران سیاسی توجه زیادی به تمایز این دو مفهوم داشته‌اند (برای مثال هانا آرنت در کتاب وضع بشر و کارل اشمیت در رساله مفهوم امر سیاسی به این مسئله توجه داشته‌اند). در واقع برخلاف آنچه شاید ابتدا به‌نظر می‌رسد، «امر سیاسی» در هر اجتماع بشری تحقق ندارد و نمی‌توان با یک تعریف کلی انتزاعی، در هر اجتماع بشری در طول تاریخ، مصادیق این مفهوم را جست‌وجو کرد. تلاش برای درک این تمایز، مسئله‌ای است که این مقاله درصدد است تا به رجوع به فلسفه ارسطو و تاریخ تأسیس دولت‌شهرهای یونانی، به آن بپردازد؛ چراکه بنا به مدعای این مقاله، در تاریخ غرب، «امر سیاسی» با تحقق جامعه سیاسی در دولت‌شهرهای یونانی رخ نمود؛ که این رخداد مصادف بود با آغاز تاریخ فرهنگ و تمدن غرب. درک این رخداد که در فلسفه ارسطو به شکل کمال‌یافته‌ای بیان شده است، اهمیت زیادی در فهم تاریخ و فرهنگ کنونی غرب دارد.

تاریخ و فرهنگ کنونی غرب ریشه در فرهنگ و تمدنی دارد که ابتدا در یونان شکل گرفته است (Jaeger, 1997: 19). توجه به یونان، توجه به چگونگی ظهور تمدن کنونی غرب است. یونان نه‌فقط خاستگاه فلسفه، بلکه خاستگاه تمدن و زندگی انسان غربی است. تمام ابعاد زندگی انسان غربی در یونان بنا نهاده شده است. بی‌سبب نیست که در نگاه انسان غربی، تاریخ فرهنگ و تمدن، ادبیات، سیاست، فلسفه، ریاضیات و علوم طبیعی همواره با یونان آغاز می‌شود. یگر در کتاب پایداری، لازمه فهم و تعیین موقعیت کنونی غرب را بازگشت به یونان و نگرستن مکرر به آن می‌داند؛ چراکه از نظر او، یونان آغاز دنیای جدیدی است که با دنیای پیش از آن تفاوت اساسی دارد (Jaeger, 1997: 23). گادامر نیز در کتاب آغاز فلسفه، آغاز فلسفه یونان را آغاز فرهنگ غرب می‌داند (Gadamer, 2013: 1). در این میان، مهم‌ترین عنصر زندگی انسان یونانی که می‌تواند بیانگر سایر ویژگی‌های او نیز باشد، زندگی در پولیس^۱ (دولت‌شهر) است. با ظهور پولیس در یونان، زندگی انسان یونانی صورت سیاسی پیدا کرد و وارد مرحله‌ای تازه‌ای از زندگی جمعی شد.

اهمیت این مسئله از آن‌روست که براساس گفتار رایج در زمان حاضر، «امر سیاسی» معنای ایجابی ندارد و تنها در تقابل با حیطه‌های اقتصاد و حقوق مطرح می‌شود (Schmidt, 2015: 14). طبق این گفتار، آنچه جوامع و دولت‌ها بر آن بنا می‌شوند، نظم حقوقی و اقتصادی است و امر سیاسی هر آن چیزی است که در حیطه سازوکارهای حقوقی و اقتصادی قرار نمی‌گیرد و

چه بسا تهدیدی در برابر آنها به حساب آید. از این رو تلاش می‌شود تا با توسعه کمی گستره نظم حقوقی و اقتصادی، امر سیاسی تا حد ممکن از پیش مهار شود و به حاشیه برود. این در حالی است که در یونان باستان، سیاست امری ایجابی است که اساس دولت شهر یونانی را بنا می‌کند. در واقع ظهور امر سیاسی در دولت شهرهای یونانی، نه با توسعه کمی روابط و مناسبات پیشین، بلکه با تحولی کیفی در ماهیت زندگی انسان یونانی محقق شد. این مسئله‌ای است که در آرای ارسطو به عنوان آخرین فیلسوف بزرگ یونان که در پایان عصر طلایی دولت شهرهای یونانی زندگی می‌کرد، مورد توجه بوده و به بیان آمده است.

بر این اساس، در این مقاله تلاش می‌شود تا با رجوع به آرای ارسطو، پس از توضیحی کوتاه در زمینه تاریخچه ظهور دولت شهرهای یونانی، برخی مؤلفه‌های جامعه سیاسی در یونان باستان بررسی شود. ارسطو در کتاب سیاست، میان جامعه سیاسی و دیگر اجتماعات انسانی تمایز می‌گذارد و انسان را حیوان سیاسی (و نه اجتماعی) تعریف می‌کند. در نگاه او، «جامعه‌ای که بالاتر و فراگیرنده همه جوامع دیگر است و خیر برین را می‌جوید، شهر یا اجتماع سیاسی نام دارد» و آن کس که از روی طبع در دولت شهر زندگی نمی‌کند، «موجودی یا فروتر از آدمی است با برتر از او». بر این اساس، انسانیت انسان با زندگی در جامعه سیاسی (و نه هر اجتماعی) به فعلیت می‌رسد.

توجه به تمایز امر سیاسی و امر اجتماعی، در تفسیر هانا آرننت، فیلسوف سیاسی سده بیستم، از آرای سیاسی ارسطو اهمیت محوری دارد و در این مقاله نیز به آن توجه شده است. آرننت در کتاب وضع بشر، ترجمه انسان سیاسی به حیوان اجتماعی را سبب از بین رفتن فهم اصیلی از امر سیاسی می‌داند که در دولت شهرهای یونانی وجود داشته است. از بین رفتن این فهم، موجب فروکاسته شدن امر سیاسی به امر اجتماعی شده و سیاست را به محاق برده است. به همین سبب در بخش عمده‌ای از تاریخ فلسفه، سیاسی بودن ماهیت انسان به معنای ضرورت زندگی انسان در جامعه فهمیده شده است و این ضرورت، ضرورتی مربوط به وجه طبیعی و حیوانی انسان است؛ به این معنا که طبع انسان، به سبب ناتوانی در تأمین نیازهای اولیه‌اش، مانند امنیت و غذا و سرپناه، اقتضای زندگی اجتماعی دارد. در حالی که «امر سیاسی» در لحظه تأسیس خود و در فلسفه ارسطو، معنایی اساساً متفاوت داشته و چیزی مربوط به ذات انسان و نحوه زندگی او بوده است. بر این اساس، انسان با تأسیس جامعه سیاسی، کمالی را جست‌وجو می‌کرده که در روابط طبیعی اولیه میان آدمیان، حاصل نمی‌شده است.

۲. روش پژوهش

این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و تکیه بر منابع موجود در پی تمایز امر سیاسی از امر اجتماعی در فلسفه ارسطوست.

۳. چارچوب نظری

۳.۱. شکل‌گیری دولت‌شهرهای یونانی

پیش از شکل‌گیری دولت‌شهرهای یونانی، تمدن‌های بزرگی در یونان وجود داشته است (Yonsi & Hashemi, 2011: 42)، اما نمی‌توان آنها را «جامعه سیاسی» به معنایی که بعدها در دولت‌شهرهای یونانی شکل می‌گیرد، دانست. در تمدن مینوسی، شاهنشاه از نسل خدایان است و اقتدار او بر زور، باورهای اسطوره‌ای و قانونی متکی است که از جانب خدایان آمده است (Durant, 2001: 14). در دوره موکنای نیز حیات اجتماعی بر محور شاهی سامان می‌یابد که هر قدرتی، در نهایت از او ناشی می‌شود (Tabatabai, 1994: 24-25). ارسطو در کتاب سیاست، به‌صراحت به وجود حکومت‌های ماقبل سیاسی در این دوره (پیش از شکل‌گیری دولت‌شهرهای یونانی) اشاره می‌کند (Aristotle, 2018: 4-1252b). این شکل مناسبات اجتماعی، مقتضای زندگی و نگرش خاص یونانیان تا پیش از دوره کلاسیک یونان است که باید آن را در بستر تفکر «اسطوره‌ای-شعری» بررسی کرد (Yonsi, 2008: 56).

در دوره تاریکی یونان که در قرن دوازدهم ق.م. با زوال تمدن موکنای آغاز می‌شود (Khorasani, 2003: 13) و تا سه قرن ادامه دارد، به‌تدریج با تضعیف پادشاهی و تجزیه نظام طایفه‌ای، یونان به اولین مرحله تأسیس پولیس نزدیک می‌شود (پولادی، ۱۳۸۲: ۱۵؛ Yonsi & Hashemi, 2011: 42). قرن هشتم پیش از میلاد، قرن تغییرات اساسی برای یونانیان است (Yonsi & Hashemi, 2011: 46). پس از عصر ظلمت، با از بین رفتن تمرکز قدرت با محوریت اراده شاهنشاه، به‌تدریج پولیس‌های خودمختار و مستقلی به‌وجود می‌آید که هر کدام اداره تمامی امور خود را بر عهده دارند (Kito, 2008: 82; Khorasani, 2003: 14; Tabatabai, 1994: 30; Tesler, 2015: 39). در قرن هفتم پیش از میلاد نیز، اولین قانون مدون آن، توسط دراکون پی گذاشته شد (Aristotle, 2009: 13).

با از میان رفتن تمدن‌های اسطوره‌ای و تجزیه نظام طایفه‌ای در یونان باستان، نظم جامعه و مناسبات افراد در دولت‌شهرهای یونانی، صورت سیاسی یافت (Tabatabai, 1994: 24). با شکل‌گیری جامعه سیاسی، انسان یونانی اساساً ماهیت سیاسی پیدا کرد و زندگی در جامعه سیاسی، شرط زندگی انسانی قلمداد شد. برای انسان یونانی این دوره، مفهوم «پولیس» (دولت‌شهر) صرفاً بر یک منطقه خاص جغرافیایی یا یک سازمان سیاسی دلالت ندارد، بلکه

مجموعه همه شهروندان و همه جنبه‌های زندگی ایشان را در برمی‌گیرد (Jaeger, 1997: 170). در ادامه، به بحث در خصوص مهم‌ترین ویژگی‌های دولت‌شهر یونانی به‌عنوان نخستین جامعه سیاسی در یونان پرداخته می‌شود.

۲.۳. مناسبات شهروندی

پولیس نخستین صورت جامعه سیاسی است که در آن، مناسبات قدرت بر مبنای قانون رقم می‌خورد. در ساختار پیشین، ویژگی‌های اسطوره‌ای و روابط شخصی، خانوادگی و تبار افراد بود که مناسبات میان آنها و جایگاهشان در اجتماع را معین می‌کرد؛ اما در پولیس، مناسبات و تعلقات میان اعضای خانواده، خاندان و قبیله رنگ می‌بازد یا در نظم جدید، تعریف تازه‌ای پیدا می‌کند. بدین ترتیب حیطه عمومی از تمام ساختارها و مناسبات خانوادگی و قبیله‌ای خالی شد تا عرصه سیاست برای تفکر و عمل سیاسی آزاد باشد (Arendt, 2010: 67). در نتیجه، همه شهروندان افرادی برابر و آزادند که می‌توانند فارغ از تبار و ویژگی‌های شخصی و خانوادگی خود، در مناسبات قدرت مشارکت کنند و به فعالیت سیاسی بپردازند (Tabatabai, 1994: 33; Yonsi, 2008: 74). ارسطو حکومت سیاسی را حکومتی می‌داند که در آن، فرمانبرداران در تبار و نژاد تفاوتی با فرمانروایان ندارند و فرمانروا باید ابتدا فن خود را از طریق فرمانبرداری بیاموزد (Aristotle, 2018: 144-1277b).

بر همین اساس است که یونانیان تمایز پررنگی میان سرشت قدرت سیاسی (به معنای مناسبات میان شهروندان آزاد و برابر) و سرشت قدرت خودکامه (به معنای چیرگی خدایگان بر بنده) قائل بودند (Tabatabai, 1994: 35) و ارسطو پندار کسانی را که مقام سیاستمدار و خدایگان بنده را یکسان و تفاوتشان را کمی و صرفاً در تعداد زیردستان می‌دانستند، خطا می‌داند (Aristotle, 2018: 1-2 & 1252a).

مهم‌ترین مشخصه شهروند پولیس، آزادی و برابری در برابر قانون، حق مشارکت و فعالیت در امور سیاسی است. ارسطو شهروند را کسی می‌داند که در شهر خود، «حق دادرسی و بیان عقیده درباره امور را داراست» (Aristotle, 2018: 133-1275b). کسی که هم «بر فرمانروایی توانا باشد و هم به فرمان‌برداری خرسند» (Aristotle, 2018: 177-1284a). در نهایت، «شهروندان راستین، فقط کسانی هستند که در اداره حکومت شرکت کنند و از احترامات آن برخوردار شوند» (Aristotle, 2018: 148-1278a).

فیلسوفان یونانی در این باور اشتراک دارند که آزادی منحصر به عرصه سیاسی و اجبار پدیداری ماقبل سیاسی است (Arendt, 2010: 73). قلمرو سیاست عرصه آزادی است که در آن، انسان به کسب فضیلت و پولیس به تربیت شهروندان می‌پردازد (Arendt, 2010: 84-89).

سیاست به این معنا، در میان افراد متکثری جریان دارد که هر کدام می‌توانند آزادانه عمل کنند و جریان تازه‌ای به راه بیندازند (Arendt, 2010: 15). در پولیس یونانی، به دلیل کم بودن جمعیت، همه افراد فرصت و امکان حضور و مشارکت فعال در عرصه عمومی را پیدا می‌کردند. ارسطو در رد وحدت افراطی در جامعه که به محو کثرات و آزادی‌های شخصی منجر می‌شود، معتقد است که اختلاف کیفی افراد، جزء ذاتی جامعه سیاسی است و وحدت بیش از حد، حیات آن را به خطر می‌اندازد (Aristotle, 2018: 53 & 55 - 1261a,b).

با شکل‌گیری مناسبات شهروندی، «جامعه سیاسی نمودار همزیستی و همکاری آزادمردان است» و مصلحت همگان بر نفع فرمانروایان تقدم می‌یابد:

«حکومت‌هایی که فقط نفع فرمانروایان را می‌جویند، نادرست و منحرف‌اند، زیرا عنصری از خودکامگی در خویش دارند... [در واقع] یا باید اصلاً منکر بود که اعضای کشور از حق شهروندی برخوردارند و یا اگر شهروندند، باید آنان را از سود شهروندی بهره‌مند کرد» (Aristotle, 2018: 152 & 153 - 1279a,b).

به تعبیر ارسطو، «داد» ویژه شهر و دادگری «سامان جامعه سیاسی» است (Aristotle, 2018: 8 - 1253a). بر این اساس، برای ارسطو بیش از آنکه شکل حکومت اهمیت داشته باشد، محوریت قانون، عدالت و مصلحت همگانی اهمیت دارد.

۳.۳. حکومت مبتنی بر قانون

حکومت مبتنی بر قانون، مهم‌ترین ویژگی حکومت سیاسی در پولیس است که فلاسفه یونان در کلیت آن اختلافی نداشتند (Tabatabai, 1994: 70). قانون ضامن نظم و حفظ روابط و مناسبات شهر و شرط شکل‌گیری مناسبات شهروندی در جامعه سیاسی است و «مردمان به وسیله قانون نیک می‌شوند» (Aristotle, 1999: 397-400 & 1179b-1180b). ارسطو حکومت مبتنی بر قانون را مهم‌تر از شکل حکومت و آن را پیروی از خدا و خرد می‌خواند (Aristotle, 2018: 193 - 1287a). از نظر او، «اصولاً نادرست است که حکومت به جای آنکه تابع قانون باشد، در حیطه اقتدار شخص [یا اشخاص] درآید؛ زیرا هر شخص، گرفتار هوس‌ها و سوداهایی است که روان آدمیزاده از آنها گریزی ندارد» (Aristotle, 2018: 163 & 164 - 1281a). اما «قانون خردی است از همه هوس‌ها پیراسته» (Aristotle, 2018: 193-1287a). با شکل‌گیری و محوریت یافتن قانون است که انسان به مثابه «شهروند» ظهور می‌کند و جامعه بر آن می‌شود تا معیاری کلی برای زندگی اجتماعی پدید آورد (Jaeger, 1997: 178).

در تفکر فیلسوفان یونان، بین قانون پولیس و قانون جهان، مشابهتی عمیق وجود دارد و نظم پولیس، با نظم حاکم بر جهان متناسب است؛ چنانچه هراکلیتوس قانون شهر را همانند قانون طبیعی، نظم معقول آن و ناشی از قانون واحد الهی می‌دانست (Ervin, 2016: 58-59). از

نظر ارسطو نیز اساس قانون دولت‌شهر، قانونی عقلانی و مبتنی بر طبیعت انسان است. او در کتاب خطابه^۱، از دو نوع قانون سخن می‌گوید که یک نوع آن، قانون خاصی است که هر ملت برای خود تعریف می‌کند و نوع دیگر، قانون عام و قانون طبیعت است؛ قانونی که همه مردم و هر ملتی آن را به‌نحو شهودی استنباط می‌کند (Aristotle, 2016: 123-124). در حکومت مبتنی بر قانون، حاکم براساس قانون بر شهروندانی آزاد و برابر حکم می‌راند و در حکومت خودکامه، حاکم براساس نفع شخصی و خواست فردی خود فرمان می‌دهد. ارسطو حکومت نوع دوم را مربوط به دوره‌ای پیش از شکل‌گیری پولیس می‌داند (Aristotle, 2018: 4-1252b) و مقام سیاستمدار را ذاتاً متفاوت از خدایگان بنده می‌داند (Aristotle, 2018: 1 & 2-1252a). در دنیای دولت‌شهرهای یونانی، برخلاف گذشته، دیگر مداخله ایزدان نقشی در سرنوشت آدمیان ندارد؛ بلکه آنان مجری قانون هستند و قانون اراده آنان تلقی می‌شود. در نتیجه، انسانی که می‌تواند با عقل خود قانون را بشناسد و براساس آن کمال پیدا کند، مسئولیت سرنوشت خویش را نیز بر عهده دارد؛ چراکه سرنوشت، حاصل عمل و اراده خود اوست (Jaeger, 1997: 212).

۴.۳. خودبسندگی شهر در مناسبات سیاسی

یکی از ویژگی‌های جامعه سیاسی یونانی این است که در آن، قوانین و مناسبات اجتماعی، از نوعی استقلال و خودبسندگی برخوردار است و صرفاً در درون خود جامعه شکل می‌گیرد و اعتبار می‌یابد (Tabatabai, 1994: 24). هیچ قانونی بدون اینکه در مناسبات واقعی شهر وارد شود، اعتبار ندارد و هیچ تصمیمی بر مبنایی خارج از این مناسبات گرفته نمی‌شود. در واقع، اگرچه قانون دولت‌شهر مبتنی بر نظم و قانون جهان است، اما تا زمانی که این قانون در خرد و گفتار آدمی آشکار نشود و به فهم او نیاید، اعتبار ندارد. در جامعه سیاسی، حاکم نمی‌تواند به‌گونه‌ای حکم براند که آن حکم برای دیگران توجیهی نداشته باشد. بر این اساس، اجبار دیگران به‌وسیله خشونت و دستور دادن بدون اقناع، شیوه‌هایی ماقبل سیاسی و مشخصه زندگی بیرون از پولیس به حساب می‌آید و سیاسی بودن یا زیستن در پولیس، منوط به این است که تکلیف همه چیز از طریق سخن و اقناع معلوم شود (Arendt, 2009: 36).

۵.۳. جامعه سیاسی، شرط بهزیستی و کسب فضیلت

دولت‌شهر یونانی نه‌فقط سامان سیاسی زندگی یونانیان، بلکه بستر و چارچوب تاریخ ادب و فرهنگ یونان است (Jaeger, 1997: 132). انسان یونانی تمایز خود از دیگران (بربر) را به زندگی در پولیس می‌دانست، چراکه از نظر او، زندگی در پولیس بوده است که امکان حیات

عقلانی، مسئولانه و آزادانه را فراهم می‌کرد (Kito, 2008: 147). در پولیس کسب فضیلت منوط به حضور در حیطه عمومی و مشارکت در امور سیاسی است و پولیس در درجه اول، وظیفه «شکل‌بخشی به آدمی و زندگی او» را بر عهده دارد (Jaeger, 1997: 29). به تعبیر ارسطو «هدف همکاری سیاسی را باید نه فقط با هم زیستن، بلکه به انجام رساندن کارهای بزرگ و پراج دانست» (Aristotle, 2018: 161-1281a). ارسطو هدف جامعه سیاسی را «به‌زیستن» و کسب فضیلت و نه صرف با هم زیستن می‌داند (Aristotle, 2018: 158 & 161-1280a & 1281a). از نظر او، تربیت و فضیلت، مهم‌ترین عوامل «به‌روزی» پولیس است (Aristotle, 2018: 173-1283a). «ارسطو همانند افلاطون، وظیفه اصلی دولت‌شهر را تعلیم و تربیت جوانان برای برخورداری از فضیلت می‌داند» (Tesler, 2015: 297-298) در نتیجه، جوامعی که تنها برای رفع نیازهای طبیعی و ضروری افراد تشکیل شده‌اند، جوامع ماقبل سیاسی‌اند.

۳.۶. تمایز و برتری قلمرو سیاست (عرصه آزادی) بر قلمرو خانواده (عرصه ضرورت)

ارسطو عرصه سیاست را متمایز از عرصه خانواده و ساحت خصوصی انسان دانسته و جامعه سیاسی را به حکم طبیعت بر فرد و خانواده مقدم می‌داند (Aristotle, 2018: 7-1253a). از نظر او، آدمی تنها در عرصه سیاست است که «می‌تواند به‌طور کامل قابلیت‌های روحی و اخلاقی و عقلی‌اش را متحقق سازد» (Kito, 2008: 96). برای ارسطو، حتی پرورش فضیلت فردی نیز تنها در پولیس امکان‌پذیر است و دولت‌شهر شرط تحقق فعالیت یا کردار اخلاقی است. آدمی از آن حیث که شریف‌ترین موجودات است، باید دارای قانون باشد و بدون قانون، بدترین موجودات خواهد بود؛ اما قانون تنها در دولت‌شهر و جامعه سیاسی تحقق‌پذیر است. بدین‌سان اخلاق در جامعه و اصول اخلاقی در سیاست به کمال خود می‌رسد (Khorasani, 2013: 163-164).

در نگاه ارسطو، خانواده براساس نیازهای ضروری و حیاتی انسان تشکیل شده است؛ نیازهایی که بین انسان و دیگر حیوانات مشترک است؛ بنابراین خانواده عرصه تأمین ضرورت‌های زندگی و مایه بقای فرد و نوع انسان است و ریشه در طبیعت حیوانی او دارد. از نظر ارسطو، خانواده حیطه‌ای جدا از عرصه عمومی یعنی عرصه سیاسی دارد و تنها لوازم و ضروریات ورود به عرصه سیاسی را فراهم می‌آورد:

«نخستین اجتماعی که [وجودش] ضرورت می‌یابد، میان کسانی است که نمی‌توانند بی‌یکدیگر زندگی کنند: زن و مرد برای بقای نسل با هم درمی‌آمیزند [و این] نه از روی عمد و اراده، بلکه به آن انگیزه طبیعی صورت می‌بندد که در همه جانوران و نیز گیاهان موجود است تا از خود، چیزی همجنس خویش بازنهند... [بنابراین] خانواده اجتماعی است به حکم طبیعت، برای رفع نیازهای روزانه [ی‌خانه] و اعضای آن» (Aristotle, 2018: 2 & 4-1252a & b).

بر این اساس، ارسطو مناسبات اجتماعی موجود در جوامع ماقبل سیاسی را نیز مبتنی بر ضرورت و از جنس مناسبات خانواده می‌داند. فعالیت اقتصادی نیز که در اقتصاد بسته و ساده دولت‌شهرهای یونانی، مربوط به تأمین مایحتاج و ضروریات زندگی است، اغلب در ساحت خانواده مطرح بوده و صرفاً مقدمه‌ای است (لازم) برای رفع موانع اعمالی که به‌خودی‌خود غایت‌اند؛ بنابراین نه تنها ارزش فی‌نفسه ندارد، بلکه مانعی است برای فراغت و آزادی و تا حد ممکن باید از آن اجتناب کرد و به «سیاست یا حکمت» مشغول شد (Aristotle, 2018: 22-1255b). در پولیس تنها کسانی امکان کسب فضیلت شهروندی و انجام وظایف سیاسی را دارند که از کارهای ضروری برای زندگی فارغ‌اند (Aristotle, 2018: 395-1329a). بنابراین در یونان، تنها مردان بالغ و آزاد شهروند به حساب می‌آمدند و نه بردگان و زنان و کودکان. چنانکه ارسطو طبیعت برخی افراد را مناسب برای بندگی دانسته و فرمانبرداری آنها را به مصلحت و موافق طبیعتشان می‌دانست. از نظر او، تنها دیگریانی که ذاتاً آزاد زاده می‌شوند، شایسته زندگی سیاسی‌اند و شهروند پولیس به حساب می‌آیند (Aristotle, 2018: 12-16-1254a-1255a).

۴. یافته‌ها

۴.۱. تعریف انسان به حیوان سیاسی در اندیشه ارسطو

ارسطو در رساله سیاست، انسان را «حیوان سیاسی» معرفی می‌کند. سیاسی بودن انسان در نگاه ارسطو، اغلب به این نحو ترجمه و تفسیر می‌شود که انسان برای رفع نیازها و ضروریات زندگی خود، ناگزیر از زندگی در اجتماع است؛ اما با توجه به عبارات و بیان خود ارسطو، به‌نظر می‌رسد او به چیزی بیش از ضرورت زندگی جمعی توجه دارد و امر سیاسی را به صرف گرد آمدن عده‌ای از افراد بشر در یک اجتماع محقق نمی‌داند.^۱

۱. مرحوم حمید عنایت در پیشگفتار خود در ترجمه کتاب سیاست ارسطو به این نکته توجه داشته و اشاره می‌کند که ترجمه دقیق عبارت ارسطو* که معمولاً گفته می‌شود: «انسان مدنی‌الطبع» است، در اصل کتاب چنین است: «انسان به حکم physis موجودی است که برای زندگی در polis آفریده شده.» (عنایت، ۱۳۹۸ ص. هفده)

* ὁ ἄνθρωπος φύσει πολιτικὸν ζῷον... ἐστίν (Aristotle, 1957 p. 1253a)

که در زبان انگلیسی، به این صورت ترجمه شده است:

[Hence it is evident that the state is a creation of nature,] and that man is by nature a political animal. (Aristotle, 1995 p. 1253a)

در کتاب سوم سیاست ارسطو نیز عبارتی مشابه آمده است:

καὶ ὅτι φύσει μὲν ἐστὶν ἄνθρωπος ζῷον πολιτικόν (Aristotle, 1957 p. 1278β)

که این‌طور ترجمه شده است:

That man is by the nature a political animal. (Aristotle, 1995 p. 1278b)

«انسان طبعاً برای زندگی در جامعه سیاسی ساخته شده است.» (ارسطو، ۱۳۹۸ ص. ۱۵۰ - ۱۲۷۸ب)

هانا آرنت در کتاب وضع بشر^۱ به ترجمه تعریف ارسطویی انسان^۲ به حیوان اجتماعی^۳ و قرار گرفتن صفت «اجتماعی» به جای صفت «سیاسی» توجه ویژه‌ای می‌کند. ترجمه‌ای که از نظر او نادرست بوده و نشان‌دهنده از بین رفتن فهم اصیل و آغازین یونانی از سیاست است (Arendt, 1998: 23-24). از نظر ارسطو، زندگی طبیعی و اجتماعی نوع بشر امری است که نیازها و ضرورت‌های اولیه بر انسان تحمیل می‌کند و این امور در سایر حیوانات نیز وجود دارد و حتی حیوانات دیگری مانند زنبور نیز به صورت اجتماعی زندگی می‌کنند (Aristotle, 2018: 6-1253a). بنابراین ارسطو در تعریف انسان، به چیزی بیش از ضرورت زندگی اجتماعی انسان توجه داشته است؛ امری که صفت خاص بشری است و او را از دیگر حیوانات متمایز می‌کند. به تعبیر ارسطو، «انسان طبعاً برای زندگی در جامعه سیاسی ساخته شده است و افراد حتی هنگامی که به یکدیگر نیازمند نباشند، باز میل دارند که با هم زندگی کنند» (Aristotle, 2018: 150-1278b).

در کتاب سیاست پولیس^۴ اجتماعی «سیاسی» است و ساختار قدرت در آن، ماهیتاً با ساختار قدرت در حکومت‌های خودکامه و خانواده متفاوت است. از نظر ارسطو، پولیس یا جامعه سیاسی، جامعه‌ای است که بالاتر و فراگیرنده همه جوامع دیگر است و خیر برین را می‌جوید (Aristotle, 2018: 1-1252a). بنابراین پولیس غایت همه جوامع ابتدایی را که به حکم ضرورت به وجود می‌آیند، در خود دارد؛ اما خیر والاتری نیز در آن هست که آن را به نقطه کمال و غایت همه جوامع تبدیل می‌کند؛ «غایتی که هر چیز به سبب آن وجود دارد و برترین خیر آن است... از اینجا آشکار می‌شود که شهر پدیده‌ای طبیعی است و انسان به حکم طبیعت، حیوانی اجتماعی [و سیاسی] است و آن کس که از روی طبع (و نه بر اثر تصادف) بی‌وطن است، موجودی یا فروتر از آدمی است با برتر از او و به همان مردی می‌ماند که هومر^۵ در نکوهش او گفته است: بی‌قوم و بی‌قانون و بی‌خانمان» (Aristotle, 2018: 6-1253a).

بر این اساس، زندگی در شهر، مشخصه حیات انسانی است و کسی که در شهر زندگی نمی‌کند یا فراتر از انسان است یا فروتر از انسان. به تعبیر دیگر، «آن کس که نمی‌تواند با

1. The Human Condition

2. Zoon Politikon

3. Animal Socialis

4. Homer

۵. ترجمه مرحوم نفیسی از این عبارت هومر در کتاب ایلیاد (Iliad): «آن کس زادگاه و آیین و خانمان ندارد.» (هومر، ۱۳۹۵ ص. ۲۲۹)

این عبارت در کتاب سوم سیاست این‌گونه ترجمه شده است: «چون مردی بیگانه و بی‌حرمت است.» (ارسطو، ۱۳۹۸ ص. ۱۴۸ - ۱۱۲۷۸ الف)

دیگران زیست کند و یا چندان به ذات خود متکی است که نیازی به هم‌زیستی با دیگران ندارد، عضو شهر نیست و از این رو باید یا دد باشد یا خدا» (Aristotle, 2018: 8-1253a).
بر این اساس، بهزیستی و سعادت است که آدمیان را در شهر و جامعه سیاسی گرد هم می‌آورد و نه صرفاً نیازهای طبیعی. ارسطو هدف پولیس یا جامعه سیاسی و وجه تمایز آن از اجتماع حیوانات و بردگان را نیز چنین بیان می‌کند:

«هدف جامعه سیاسی، نه تنها زیستن، بلکه بهزیستن است، وگرنه بندگان و حتی جانوران نیز می‌توانستند گرد هم آیند و جامعه سیاسی برپا کنند، ولی حال جهان چنین نیست؛ زیرا بندگان و جانوران از سعادت [یا Eudaimonia] یا آزادی اراده بی‌بهره‌اند. به همین سان، هدف جامعه سیاسی، اتحاد نظامی برای دفاع در برابر خطر و یا سوداگری و بازرگانی نیست... هر جامعه سیاسی که بهراستی شایسته این عنوان به‌شمار آید و اسم بی‌مسمی نباشد، باید فضیلت را پاس دارد... جامعه سیاسی، فقط از اشتراک مکان یا برای نگهداری مردمان از دست‌اندازی دیگران یا دادوستد و سوداگری پدید نمی‌آید. همه اینها برای تشکیل جامعه سیاسی شرایط لازم است، اما کافی نیست؛ جامعه سیاسی از اجتماع خانه‌ها و خانواده‌ها پدید می‌آید و هدفش بهزیستی و زندگی کامل و مستقل اعضایش است... یک زندگی شادمانه و بلندپایه» (Aristotle, 2018: 158-161 & 1280a-1281a).

تسلر^۱ یونان‌شناس بزرگ آلمانی، دیدگاه ارسطو درباره دولت‌شهر و تمایز آن از دیگر اجتماعات انسانی را در کتاب کلیات تاریخ فلسفه یونان^۲ این‌گونه توصیف می‌کند:

«[از نظر ارسطو] انسان نه تنها برای بقا و امنیت و کمال وجود جسمانی خویش به حیات اجتماعی نیاز دارد، بلکه به این دلیل مهم‌تر نیز بدان نیاز دارد که تعلیم و تربیت خوب و اداره زندگی براساس قانون و عدالت، فقط در چنین حیاتی امکان‌پذیر است. اجتماع کامل که همه اجتماعات دیگر را نیز شامل می‌شود، دولت‌شهر است. هدف دولت‌شهر، فقط در حفظ قانون و نظم، دفاع در برابر دشمنان خارجی و حفظ حیات خلاصه نمی‌شود؛ بلکه وظیفه‌ای عالی‌تر و جامع‌تر بر عهده آن است: یعنی سعادت شهروندان در یک زندگی مشترک کامل» (Tesler, 2015: 297-298).

۲.۴. ضرورت نطق در «حیوان سیاسی»

تعریف انسان به «حیوان ناطق» تعریف مشهور انسان در تاریخ فلسفه است که مبدأ آن، فلسفه ارسطو دانسته می‌شود. ارسطو در رساله درباره نفس «قوه ناطقه و عقل» را ویژگی مختص نفس انسانی می‌داند که او را از سایر حیوانات متمایز می‌کند (Aristotle, 1999: 96-414b).

1. Eduard Gottlob Zeller
2. Outlines of the history of Greek philosophy

بنابراین انسانی حیوانی است که دارای قوه ناطقه است. همچنین در رساله سیاست بیان می‌شود که تنها انسان است که توانایی نطق دارد و این توانایی، به انسان امکان شناخت درست و نادرست و نیکی و بدی را می‌دهد (Aristotle, 2018: 6-1253a). برای فهم ضرورت نطق در «حیوان سیاسی» ذکر مقدماتی لازم است.

ارسطو صورت شیء را ذات و چیستی هر شیء می‌داند (Aristotle, 1998: 226-1032b). در واقع، صورت است که واقعیت شیء را چنان کرده که هست و چیستی شیء، بسته به صورت آن است. پس آنچه باید در تعریف شیء وجود داشته باشد، صورت شیء است. از طرف دیگر، صورت بیان فعلیت شیء در شکل کمال‌یافته آن است؛ چراکه «قوه تنها از طریق و برحسب فعلیت متناسبش شناخته و تعریف می‌شود... شناختن قوه، مستلزم شناختن فعل است و فعلیت در تعریف قوه می‌آید» (Qavam Safari, 2008: 220-221). بنابراین، صورت همان کمال و غایت شیء است. «ارسطو همیشه فعلیت را با صورت یکی می‌داند. صورت تمام حقیقت چیز است و فعلیت نیز حالت کمال‌یافتگی چیز است؛ به گونه‌ای که بتواند آنچه را طبیعت از وجود آن قصد کرده است، به طور کامل به انجام رساند» (Qavam Safari, 2008: 199-200). بنابراین «وظیفه هر چیز، به دست آوردن صورت و انجام فعالیت خاص خود اوست» (Guthrie, 1996: 182).

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که ارسطو با معرفی انسان به «حیوان ناطق» در کنار تعریف او به «حیوان سیاسی»، فضیلت و کمال انسان را در تفکر و عمل سیاسی می‌داند. برای ارسطو، زندگی انسان در جامعه سیاسی کمال انسانی خود را پیدا می‌کند و تفکر انسان نیز از اندیشیدن به اساس همین زندگی برمی‌خیزد. بر این اساس، نطق، نقطه پیوند تفکر و عمل سیاسی است؛ چنانکه ارسطو توانایی نطق را مختص انسان و آن را شرط شکل‌گیری پولیس می‌داند (Aristotle, 2018: 6 & 7-1253a).

در پولیس، مهم‌ترین مسئله ارتباط زبانی افراد است. اگر پولیس و امر جمعی نباشد، زبان شکل نمی‌گیرد و تفکر ممکن نمی‌شود. همه کسانی که بیرون از پولیس‌اند، محروم از آن شیوه زندگی هستند که در آن، نطق محوریت دارد (Arendt, 2010: 69-70). به بیان دیگر، سخن آن چیزی است که انسان را به موجودی سیاسی تبدیل می‌کند. سیاست از جایی آغاز می‌شود که انسان تلاش می‌کند تا جهان را به بیان آورد و انسان‌های متکثر می‌توانند به واسطه سخن گفتن، معناداری اموری را تجربه کنند (Arendt, 2010: 39-40).

۳.۴. شکوفایی اخلاق در بستر سیاست

در تفکر یونانی، بین اخلاق و سیاست پیوند عمیقی وجود دارد و رسالت تحقق ارزش‌های اخلاقی بر عهده سیاست است. ارسطو براساس آنچه تاکنون گفته شد، جامعه را شرط حیات اخلاقی (Breheir, 1995: 318) و اخلاق را مقدمه و فرع علم سیاست می‌داند (Tabatabai, 1994: 97). انسان در زمین زندگی می‌کند و دارای قوای مختلفی متناسب با آن است و عقل او نیز تنها در همین جا و در نسبت با سایر قوای او امکان شکوفایی پیدا می‌کند. به همین دلیل است که آرمان فیلسوف و سعادت بشر تنها در شهر ممکن می‌شود (Mirsharafullin, 2008: 161). در شهر است که انسان امکان حیات مبتنی بر عقل پیدا می‌کند. بر این اساس، سیاست نه امری در برابر اخلاق، بلکه شرط تحقق آن است. به همین سبب است که ارسطو علم سیاست را برتر از دیگر دانش‌ها معرفی می‌کند:

«چنین می‌نماید که غایت هر دانش و هر فن و همچنین هر عمل و هر انتخاب، یک خیر است... اما اگر غایتی وجود دارد که ما آن را برای خودش، و همه چیز دیگر را برای آن می‌خواهیم... پس روشن است که آن غایت، خیر اعلا و بهترین است... چنین می‌نماید که آن غایت باید موضوع مهم‌ترین و معتبرترین دانش‌ها باشد. و چنین می‌نماید که این دانش، دانش سیاست است؛ زیرا دانش سیاست معین می‌کند که در جامعه، کدام دانش‌ها باید موجود باشند و هر طبقه‌ای از شهروندان کدام دانش‌ها را تا چه حد باید بیاموزند... دانش سیاست، همه دانش‌های عملی را [برای مقاصد خود] به کار می‌برد، و علاوه بر این، قوانینی می‌نهد دایر بر اینکه چه باید کرد و چه نباید کرد. پس معلوم می‌شود غایت دانش سیاست، حاوی غایات همه دانش‌های دیگر است؛ و این غایت، خیر آدمیان است، چه حتی اگر خیر فرد و خیر جامعه، خیری واحد باشد، چنین می‌نماید که دست یافتن به خیر جامعه و نگهداری آن، کاری بزرگ‌تر و کامل‌تر باشد. اگرچه تحقق بخشیدن به آنچه برای یک فرد نیک است، مایه شادمانی است، تحقق بخشی به آنچه برای اقوام و جوامع نیک است، عملی زیباتر و الهی‌تر است. هدف ما روشن ساختن این مطالب است و این پژوهش، بخشی از علم سیاست است»^۱ (Aristotle, 1999: 13-15 & 1094a,b).

۱. مرحوم پورحسینی، بند اخیر را این‌چنین ترجمه کرده‌اند که مقایسه آن با ترجمه مرحوم لطفی که در بالا آمد، فهم متن را آسان‌تر می‌کند:

«از آنجا که علم سیاست، سایر علوم عملی دیگر را به کار می‌برد و به علاوه، آنچه را که انجامش جایز است، تجویز و آنچه را که پرهیز از آن لازم است، ممنوع می‌سازد و غایات سایر علوم عملی را نیز شامل می‌شود، از اینجا این نتیجه به دست می‌آید که غایت سیاست خیری خواهد بود که اختصاص به انسان دارد. اگرچه در واقع، خیر فرد و خیر مدینه یکی است، با وجود این، حفظ و رعایت خیر مدینه، مهم‌تر است؛ زیرا خیر هر چند برای فردی که برکنار از اجتماع باشد،

البته برای ارسطو، حکمت عملی و دانش سیاست، دانشی است که امکان تشخیص خیر در موارد عملی جزئی را فراهم می‌کند. به همین سبب می‌گوید: «مرد دارای حکمت عملی، مرد عمل است» (Aristotle, 1999: 222-1141b). بنابراین مقصود از حکمت عملی، دانستن صرف نیست، بلکه عمل کردن مطابق حکمت است:

«حکمت عملی باید حالت استعداد عمل کردن پیوسته با تفکر درست باشد، در حوزه اموری که برای آدمی بد یا نیک‌اند» (Aristotle, 1999: 216-1040b).

۵. تحلیل و نتیجه

ظهور دولت‌شهر یونانی و شکل‌گیری جامعه سیاسی در آن، تحولی بنیادین در حیات انسان یونانی است. با شکل‌گیری دولت‌شهر یونانی، نخستین جامعه سیاسی در یونان پدید آمد که هویتی متمایز از حیات اجتماعی پیش از خود داشت. با این رخداد، امر سیاسی اساس زندگی و مناسبات جمعی افراد قرار می‌گیرد؛ به این معنا که از این پس، همه روابط انسانی در بستر شهر و مناسبات سیاسی آن شکل می‌گیرد: اخلاق و فضایل در شهر قابل کسب است و تفکر در شهر ممکن می‌شود. جامعه سیاسی، جامعه‌ای است که نه صرفاً براساس نیازهای اولیه و به‌صورت طبیعی، بلکه براساس خواستی فراتر از ضرورت‌های طبیعی شکل می‌گیرد. انسان‌ها جامعه سیاسی را برای پی‌جویی امری فراتر از نیازهای حیوانی خود بنا می‌کنند؛ در پی امری که مختص به انسان بوده و تنها در شهر قابل دستیابی است.

این تحول در زندگی یونانیان، در فلسفه ارسطو به‌عنوان آخرین فیلسوف عصر طلایی یونان، بیان شده است. ارسطو انسان را براساس طبیعتش موجودی سیاسی می‌داند. اما سیاسی بودن انسان در تعریف ارسطو، نه به معنای ضرورت زندگی در جمع، بلکه به این معناست که انسان شهر را بنا می‌کند تا بتواند «بهزیستی» و کمال نهایی خویش را به فعلیت رساند. البته از نظر ارسطو، هر اجتماعی که انسان برای تأمین نیازهای ضروری خود (مانند تأمین غذا، تناسل و امنیت) به‌وجود می‌آورد، شهر یا جامعه سیاسی خوانده نمی‌شود؛ بلکه شهر یا جامعه سیاسی، بالاترین نوع اجتماع و فراگیرنده خیر همه جوامع دیگر و بستر تفکر و کسب فضایل اخلاقی است.

۶. قدردانی

از تمامی دست‌اندرکاران فصلنامه سیاست دانشگاه تهران بابت همکاری و همفکری ایشان و داوران محترم که با نگاه انتقادی خود موجب غنای مقاله شده‌اند، سپاسگزاریم.

۷. بیانیه نبود تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که تعارض منافع وجود ندارد؛ و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را که شامل پرهیز از سرقت ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک‌بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه‌ای سوژه یا پژوهش‌شونده، سوءرفتار و غیره می‌شوند، به طور کامل رعایت کرده‌اند.

References

1. Arendt, H. (2009). *Between Past and Future*. (Translator by Moghadam, S) Tehran: Akhtaran publishing house. [In Persian]
2. Arendt, H. (2010). *Human Condition* (Translator by Alia, M) Tehran: Qoghnos Publications. [In Persian]
3. Arendt. (1998). *The human condition*. Chicago & London: University of Chicago Press. Second edition
4. Aristotle. (1957). *Aristotle's Politica*. (W. Ross, Ed.) Oxford: Clarendon Press. Retrieved from <http://www.perseus.tufts.edu/hopper/text?doc=Perseus:text:1999.01.0057>.
5. Aristotle. (1977). *Nicomachus Ethics*. (Translator by Pourhosseini, S.) Tehran: Tehran University Press. [In Persian]
6. Aristotle. (1995). *The complete Works of Aristotle (Vol. 2)*. (B. Jonathan, Ed.) Princeton, New Jersey: Princeton university press.
7. Aristotle. (1998). *Metaphysic (Metaphysical)*. (Translator by Khorasani, Sh) Tehran: Hekmat Publications. [In Persian]
8. Aristotle. (1999). *Nicomachus Ethics*. (Translator by Lotfi Tabrizi, M) Tehran: New Plan Publications. [In Persian]
9. Aristotle. (2009). *Principles of Athenian government*. (Translator by Bastani Parisi, M) Tehran: Amirkabir Publications. [In Persian]
10. Aristotle. (2014). *On the Soul* (Translator by Davoodi, A) Tehran: Hekmat Publications. [In Persian]
11. Aristotle. (2016). *Speech* (Translator by Saadat, A) Tehran: Hermes Publications. [In Persian]
12. Aristotle. (2018). *Politics* (Translator by Enayat, H) Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]
13. Breheir, E. (1995). *History of Philosophy (Volume 1)*. (Translator by Davodi, A.) Tehran: Academic Publishing Center. [In Persian]
14. Durant, W. (2001). *Ancient Greece*. (translator by Arianpour and et al) Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]
15. Enayat, H. (2018). *Foreword in Aristotle, politics*. Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]

16. Ervin, T. (2016). Philosophical thought in Ancient Times (Translator Hanai Kashani, M.) Tehran: Prouzneh publishing house. [In Persian]
17. Gadamer, H. (2013). The beginning of Philosophy. (Translator by Fouladvand) Tehran: Hermes Publications. [In Persian]
18. Guthrie, D. (1996). Greek philosophers: from Thales to Aristotle. (Translator by Fathi, H) Tehran: Feker Rooz Publications. [In Persian]
19. Homer. (2015). Iliad (Translator by Nafisi, S) Tehran: Navid Zohor Publications. [In Persian]
20. Jaeger, W (1997). Paidia (Translator by Lotfi,) Tehran: Kharazmi Publications. [In Persian]
21. Khorasani, Sh. (2003). The First Greek Philosophers. Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]
22. Khorasani, Sh. (2013). From Socrates to Aristotle. Tehran: Shahid Beheshti University Press. [In Persian]
23. Kito, H.D. (2008). Greeks. (Translator by Aqli, S) Tehran: Mahi publication. [In Persian]
24. Mirsharafuddin, S. (2008). Philosophy as Life; Happiness as the Foundation of Philosophy in Aristotle's thought. Qom: Naqd and Nazar Magazine No. 176: 176-253. [In Persian]
25. Qavam Safari, M. (2008). The Theory of Face in Aristotle's Philosophy. Tehran: Hekmat Publications. [In Persian]
26. Schmidt, K. (2015). The concept of politics. (Translator Y. Jirani, and R. Namazi) Tehran: Qaqnoos Publishing. [In Persian]
27. Tabatabai, J. (1994). The decline of political thought in Iran. Tehran: Kavir Publications. [In Persian]
28. Tesler, A. (2015). General history of Greek philosophy. (Translator by Fathi,H) Tehran: Hekmat Publications. [In Persian]
29. Yonsi, M. (2008). The Relationship between Political Philosophy and Plato's Philosophy of Language. Tehran: Farhang Saba Publications. [In Persian]
30. Yonsi, M; Hashemi, N. (2011). Polis in Homer and Socrates. Tehran: Political and International Approaches. Spring: 39-60. [In Persian]

COPYRIGHTS

©2023 by the University of Tehran. Published by the University of Tehran Press. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

